

Political Instability and Challenges to Developmentalism in Afghanistan (1919–2021)

Basirahmad Firozi¹, Seyedhosein Athari², Vahid Sinaee³, Morteza Manshadi⁴

Date of Received: 2024/09/23

Date of Acceptance: 2024/12/15



۷۵

نابایداری سیاسی و چالش‌های توسعه‌گرایی در افغانستان...

Abstract

Aim: This study examines the impact of political instability on the failure of developmental programs in Afghanistan during the period 1298–1400 AH. The main research question is “What is the impact of political instability on the failure of developmental programs in Afghanistan during the period 1298–1400 AH?” The present study uses a theoretical framework combining David Saunders’ political instability and Adrian Leftwich’s developmental states.

Methodology: This study adopts an inductive descriptive type to explain the relationship between political instability and development programs and their actions in Afghanistan, with the role of the government and society. Also, the data is analyzed qualitatively. The data were selected through a systematic search of library resources and reports.

Findings: Political instability, with an average of one regime change every

1. PhD student, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Iran
basirfiroozi1987@gmail.com

2. Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Iran
(responsible Author) , athari@um.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Iran
sinaee@um.ac.ir

4. Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Iran
manshadi@um.ac.ir

 Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA...

eight years, has failed about 80 to 90 percent of development programs. This instability has led to stalled industrialization, increased poverty, livelihood insecurity, and weakened political legitimacy. Mineral resources and small businesses, especially by women, offer prospects for development.

Conclusion: Sustainable development in Afghanistan requires structural reforms such as the formation of inclusive ethnic institutions, reducing external dependence, anti-bias education, and strengthening international diplomacy. Political instability has perpetuated the cycle of development failure through structural inequality, government pressures, and lack of legitimacy.

Keywords: Political instability, developmentalism, developmental state, institutional instability



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

نایداری سیاسی و چالش‌های توسعه‌گرایی در افغانستان (۱۳۹۸-۱۴۰۰ شمسی)

بصیر احمد فیروزی^۱سیدحسین اطهری^۲وحید سینایی^۳مرتضی منشادی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۳

چکیده

هدف: این پژوهش به بررسی تأثیر نایداری‌های سیاسی بر ناکامی برنامه‌های توسعه‌گرایانه در افغانستان طی دوره ۱۳۹۸-۱۴۰۰ شمسی می‌پردازد. سوال اصلی پژوهش «تأثیر نایداری‌های سیاسی بر ناکامی برنامه‌های توسعه‌گرایانه در افغانستان طی دوره ۱۳۹۸-۱۴۰۰ شمسی چیست؟» می‌باشد. پژوهش حاضر از چارچوب نظری تلفیقی بی‌ثباتی سیاسی دیوید ساندروز و دولت‌های توسعه‌گرای آدریان لفت‌ویچ بهره می‌برد.

روش‌شناسی: این پژوهش نوع توصیفی استقرایی را برای تبیین رابطه‌ی نایداری‌های سیاسی را با برنامه‌های توسعه و اقدامات آن در افغانستان، با نقش دولت و جامعه در نظر گرفته است. همچنین تجربه و تحلیل داده‌های به صورت کیفی صورت می‌گیرد. داده‌ها از طریق جستجوی سیستماتیک در منابع کتابخانه‌ای و گزارش‌های برگزیده شدند.

یافته‌ها: نایداری سیاسی با میانگین یک تغییر رژیم در هر هشت سال، حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد برنامه‌های توسعه‌ای را ناکام گذاشته است. این بی‌ثباتی به توقف صنعتی شدن، تشدید فقر، ناامنی معیشتی و تضعیف مشروعیت سیاسی منجر شده است. ظرفیت‌های معدنی و کسب‌وکارهای کوچک، به‌ویژه توسط زنان، چشم‌اندازی برای توسعه ارائه می‌دهند.

نتیجه‌گیری: توسعه پایدار در افغانستان نیازمند اصلاحات ساختاری مانند تشکیل نهادهای فراگیر قومی، کاهش وابستگی خارجی، آموزش ضدتعصب و تقویت دیپلماسی بین‌المللی است. نایداری سیاسی از طریق نابرابری ساختاری، فشارهای حکومتی و فقدان مشروعیت، چرخه ناکامی توسعه را تداوم بخشیده است.

واژه‌های کلیدی: نایداری سیاسی، توسعه‌گرایی، دولت توسعه‌گرا، بی‌ثباتی نهادی.

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، basirfirooz1987@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران (نویسنده مسئول)، athari@um.ac.ir

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، sinaee@um.ac.ir

۴. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، manshadi@um.ac.ir

افغانستان به عنوان کشوری در قلب آسیا، با وجود برخورداری از ظرفیت‌های فراوان معدنی، کشاورزی و جمعیت جوان، طی یک سده اخیر همواره با ناکامی در مسیر توسعه روبه‌رو بوده است. بررسی تاریخ سیاسی این کشور نشان می‌دهد که بی‌ثباتی‌های مکرر از جمله کودتا، جنگ داخلی، مداخلات خارجی و شکاف‌های قومی-مذهبی مانع شکل‌گیری بسترهای پایدار برای توسعه شده‌اند. در نتیجه، بخش بزرگی از برنامه‌ها و اقدامات توسعه‌ای افغانستان یا ناتمام مانده یا با شکست مواجه گردیده است (انصاری، ۱۳۸۲). یکی از مهم‌ترین مسائلی که کارشناسان مسایل توسعه به صورت ضمنی از آن سخن گفته‌اند و هیچ‌گاه آن را دلیل اصلی ناکامی برنامه‌ها و اقدامات توسعه‌گرایانه در افغانستان نشمرده‌اند، ناپایداری‌های سیاسی در افغانستان است. دیوند ساندرز^۱ معتقد است که بی‌ثباتی حکومت‌ها حاصل چالش‌های متعددی چون چالش‌های مسالمت‌آمیز، چالش‌های خشونت‌آمیز، چالش‌های تغییر حکومت و چالش‌های ناشی از تغییر نظام است. بنابراین حکومت‌های دموکراتیک چون بر این چالش‌ها فایز آمده‌اند، کمتر دچار بی‌ثباتی می‌شوند (ساندرز، ۱۳۹۹). ساندرز شاخص‌هایی چون توسعه اقتصادی (درآمد، بهداشت، آموزش، شهرنشینی، ارتباطات، صنعتی شدن و شاخص ترکیبی توسعه اقتصادی)، توسعه سیاسی (ظرفیت و درجه تنوع حکومت یا عملکرد دموکراتیک)، شاخص وابستگی (کالا‌های صادراتی)، شاخص فشار حکومت (اقدامات سرکوب‌گرانه و اندازه نیروهای مسلح نسبت به جمعیت کشور)، شاخص نابرابری ساختاری (شاخص جینی) و شاخص نابرابری ساختاری (شاخص‌های شکاف‌های اجتماعی) را برای همبستگی‌های برونزای بالقوه سطح بی‌ثباتی سیاسی مؤثر می‌پندارد (ساندرز، ۱۳۹۹: ۲۵۷). صاحب‌نظران مسایل افغانستان متغیرهای متعددی را در ناکامی برنامه‌ها و اقدامات توسعه‌گرایانه در افغانستان عنوان کرده‌اند از جمله: فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، مناسبات تباری (مهدی، ۱۳۸۹: ۶۴)، جامعه‌ی ایلی و بنیادگرایی (عارفی ۱۳۹۰: ۱۱۵-۲۷۹)، فقدان طبقه‌ی متوسط (عرفان و خانی، ۱۳۹۶: ۱۸)، نظام متمرکز (رحیمی، ۲۰۱۰: ۱۸۱)، ذهنیت قبیله‌ای (منصور، ۱۳۹۲: ۱۳)، فقدان نهادمندی سیاسی (۱۳۸۱: ۹) وضعیت نامساعد اقتصادی (حق‌پناه و رحیمی، ۱۳۹۰: ۲۳) و در نهایت تاثیر نیروهای خارجی، از جمله متغیرهای مهمی بودن که در ناکامی برنامه‌ها و اقدامات توسعه‌گرایانه در افغانستان بحث شده است. با وجود این که مباحث زیادی در توسعه سیاسی افغانستان مطرح شده و در حقیقت بیشترین تحقیقات در این حوزه در بیست سال پسین صورت گرفته، اما هنوز هم این مبحث مهم جا



مبانی نظری

برای کاوش و پژوهش دارد. اکنون در سپتامبر ۲۰۲۵، افغانستان با چالش‌های اقتصادی شکننده و بحران انسانی مواجه است، اما نشانه‌هایی از امید مانند پتانسیل منابع طبیعی نمایان است. لذا از منظر ضرورت تحقیق باید اذعان داشت که اساساً توسعه در جوامعی ممکن است که دولت-ملت‌سازی کامل شود، اما در افغانستان، عصیت قبیله‌ای مانع شده است (ابن خلدون در ستاری و دیگران، ۱۳۹۷). از منظر نظری، پژوهش حاضر بر تلفیق الگوی «بی‌ثباتی سیاسی» دیوید ساندرز با شاخص‌هایی همچون تغییرات مکرر رژیم، وابستگی خارجی، فشار حکومتی و شکاف‌های اجتماعی و نظریه «دولت‌های توسعه‌گرا» آدریان لفت‌ویچ که ثبات سیاسی، مشروعیت و پابندی به قواعد دموکراتیک را شرط اصلی توسعه می‌داند، طراحی است. این چارچوب مفهومی، امکان تحلیل هم‌زمان پدیده ناپایداری و ناکامی توسعه‌گرایی در افغانستان را فراهم می‌آورد. بر این اساس، پرسش اصلی تحقیق چنین است: تأثیر ناپایداری‌های سیاسی بر ناکامی برنامه‌های توسعه‌گرایانه در افغانستان طی دوره ۱۳۹۸-۱۴۰۰ شمسی چیست؟

چارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق دو رویکرد استوار است: نظریه «بی‌ثباتی سیاسی» دیوید ساندرز و الگوی «دولت‌های توسعه‌گرا» آدریان لفت‌ویچ. هر دو نظریه در دو سوی یک طیف قرار دارند؛ به گونه‌ای که ثبات سیاسی شرط لازم برای تداوم توسعه است و بی‌ثباتی سیاسی، چرخه ناکامی‌های توسعه‌ای را بازتولید می‌کند. بی‌ثباتی سیاسی از رایج‌ترین تعاریف است که بر وجه سلبی یا نبود بی‌نظمی، خشونت و اعتراض سیاسی در نظام سیاسی اشاره می‌کند. برای مثال دیوید ساندرز در تعریف ثبات به «عدم وجود کودتا، تغییرات حکومتی، تظاهرات، شورش، آغاز جنگ چریکی و مرگ در اثر خشونت سیاسی» اشاره می‌کند (ساندرز؛ ۱۳۹۹: ۱۰۷). رویکرد کارکردگرایانه، ثبات سیاسی را جریان منظم تبادل سیاسی می‌داند. بر این اساس، وظیفه نظام سیاسی، تنظیم‌گری روابط سیاسی است و وجود بی‌ثباتی نشانه نبود آن است. در تعریفی دیگر «ثبات سیاسی تا جایی وجود دارد که اعضای جامعه خودشان را محدود به الگوی رفتاری کنند که در درون آن محدودیت‌ها، انتظارات نقشی تحمیلی می‌شود. هرگونه عدم‌پذیرش محدودیت‌ها، نشانه بی‌ثباتی است» (آک، ۱۹۷۵: ۲۷۳). در علم سیاست بطور ابتدایی بی‌ثباتی را: الف) عدم تداوم نظام و ب) تکرار حوادث «بی‌ثبات کننده» تعریف کرده‌اند. رویکرد دیگری که اندکی متفاوت است، توسط روزنامه نگاران سیاسی ارائه شده است. رویکرد روزنامه نگاری بر پایه تعریف رسمی از بی‌ثباتی نیست بلکه دو ایده مفید را که بهتر است تحلیل‌گران سیاسی به آن هم توجه کنند، در



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

نظر می‌گیرد؛ نخست تأکید روی وضعیت‌های سیاسی نسبتاً کوتاه مدت است. در حالی که مکاتب «عدم استمرار» و «فراوانی»، دوره‌های زمانی طولانی شامل چندین دهه را مورد بررسی قرار می‌دهند، کانون توجه روزنامه نگاران سیاسی دوره بسیار کوتاهی مثل چند روز، چند هفته یا حداکثر چند ماه است. به این ترتیب روزنامه نگار در مقام توجه به بی‌ثباتی سیاسی، کاری به تقسیم کشورها به دسته‌بندی «با ثبات» و «بی ثبات» ندارد (گرچه در این رویکرد، از این کار منع نشده است) بلکه «وضعیت سیاسی» موجود را در کشوری خاص و در زمان خاصی، به عنوان کم و بیش بی‌ثبات می‌خواند. منظور این نیست که روزنامه نگاران سیاسی اهمیت اوضاع یا تغییرات دراز مدت سیاسی را انکار می‌کنند، بلکه هدف تنها انگشت گذاشتن روی تفاوت بین کانون توجه مقطعی روزنامه نگار و اندیشمند سیاسی است (ساندرز، ۱۳۹۹: ۱۰۷-۱۰۸). تعریف روزنامه نگارانه که بسیار انعطاف‌پذیر است به همان اندازه، استنباط‌گرایانه است: میزان احتمال اینکه یک گزارش‌گر وضعیتی را بی‌ثبات تلقی کند تا حدودی تحت تأثیر این ملاحظات می‌باشد:

۱- حب و بغض‌های شخصی او؛

۲- شبکه تماس شخصی که از آن اطلاعات کسب می‌کند؛

۳- جهت‌گیری ایدئولوژیک رسانه‌ای که او برای آن کار می‌کند (ساندرز، ۱۳۹۹: ۱۱۴).

تعریف مبتنی بر فراوانی از دقت زیادی بر خوردار است، تعریف روزنامه نگارانه دارای انعطاف زیادی است و تعریف مبتنی بر تداوم، ساده است اما در حال حاضر ضرورت دارد که حداقل، شرایط تعریف قانع کنند از بی‌ثباتی سیاسی را بدست دهیم و درعین حال از ضعف‌های عمده سایر تعارف پرهیز نماییم (ساندرز، ۱۳۹۹: ۱۱۶). اگر تعریف سیاسی را به عنوان تخصیص مقتدرانه ارزش‌ها تعریف کنیم، آنگاه می‌توانیم وضعیت سیاسی بی‌ثباتی را شرایطی بدانیم که در آن تاثیرگذاری یا تعامل در درون و بین عناصر نظام سیاسی، غیرقابل پیش‌بینی یا نامعین است. ایستون سه بعد اساسی نظام‌های سیاسی را پیشنهاد می‌کند که حاوی عناصر مختلف هستند.

۱- مقامات سیاسی (تصمیم گیرندگان اصلی که سیاست‌ها را در مقطع زمانی خاصی تعیین می‌کنند به عبارت دیگر «حکومت»);

۲- رژیم (قواعد حقوقی رسمی و غیر رسمی که حاکم بر حل مناقشات در درون نظام است);

۳- جامعه سیاسی (آن بخش از نظام سیاسی که شامل اعضای است که بصورت گروهی از افراد بر پایه تقسیم کار سیاسی مرتبط هستند) (ساندرز، ۱۳۹۹: ۱۱۹-۱۲۰).

جدول ۱- ابعاد نشش گانه بی ثباتی سیاسی

شماره	توضیح مختصر	بعد بی ثباتی سیاسی
۱	ناپایداری در حکومت و تغییرات پی در پی در رهبری سیاسی	تغییرات مکرر دولت‌ها
۲	ناکارآمدی در دستگاه‌های دولتی، سوءاستفاده از قدرت و فساد مالی	فساد و ضعف نهادها
۳	تظاهرات، اعتصابات و ناآرامی‌های مدنی که نظم سیاسی را تهدید می‌کند	اعتراضات و ناآرامی‌های اجتماعی
۴	استفاده از زور برای اهداف سیاسی یا اقدامات خشونت‌آمیز گروه‌ها و احزاب	خشونت سیاسی و تروریسم
۵	تورم، بیکاری و کاهش سرمایه‌گذاری ناشی از سیاست‌های ناپایدار دولت	بحران‌های اقتصادی مرتبط با سیاست
۶	کاهش اعتماد مردم به دولت و نهاد‌های سیاسی، ضعف در پذیرش قوانین و سیاست‌ها	تضعیف مشروعیت حکومت

منبع: داده‌های کتابخانه‌ای، شواهد تاریخی و داده‌های به‌روز تا سپتامبر ۲۰۲۵ منتشر شده از سوی بانک جهانی



ثبات سیاسی به معنای استمرار حکومت و سیاست‌هاست، در حالی که بی‌ثباتی نوسان بین دموکراتیک و غیردموکراتیک است (ساندرز، ۱۳۹۹). ساندرز چهار مدل چالش مسالمت‌آمیز، خشونت‌آمیز، تغییر حکومت و تغییر رژیم را معرفی می‌کند. شاخص‌های بیرونی مانند توسعه اقتصادی، وابستگی، فشار حکومتی، نابرابری و شکاف‌های ساختاری همبستگی با بی‌ثباتی دارند. لفت‌ویچ توسعه را معادل ثبات می‌داند و دولت‌های توسعه‌گرا را با مشروعیت، پایبندی به قواعد و محدودیت قومی-مذهبی تعریف می‌کند (لفت‌ویچ، ۱۴۰۱). دولت‌های ناتوسعه‌گرا مانند شکننده و پاتریمونیال^۱ بی‌ثبات‌اند. در بستر افغانستان، مدل ساندرز چالش‌های خشونت‌آمیز را توضیح می‌دهد، در حالی که لفت‌ویچ دولت‌های اقتدارگرا را ناتوسعه‌گرا می‌شمارد. لذا برحسب آنچه تبیین گردید، لیست بر این باور است که نظام‌های دموکراتیک که دارای حکومت دموکراتیک مستمر بوده‌اند یا در طول سال‌های معینی از حکومت توتالتر پایداری داشته‌اند، باثبات قلم داد می‌شوند، اما حکومت‌هایی که بین این دو حالت در نوسان بوده‌اند، بی‌ثبات قلم داد می‌شوند (ساندرز، ۱۳۹۹، ۱۰۶). تعریف دوم را مکتب فراوانی در تحلیل‌های تجربی مشاهده می‌شود. در این رویکرد فرض بر این است که بی‌ثباتی در مفهوم استمرار و نه انشعاب به طور مستقیم با تغییر نسبت فراوانی وقوع انواع خاصی از حوادث سیاسی تغییر می‌کند. از نظر تجربه گراها، بی‌ثباتی دارای چارچوبی بسیار وسیع‌تر از نوسانات بین نظام‌های حکوم دموکراتیک و غیردموکراتیک است. رویکرد سوم توسط روزنامه نگاران سیاسی عنوان شده است و عبارت است از تأکید روی وضعیت‌های سیاسی نسبتاً کوتاه مدت و هم‌سان انگاری بی‌ثباتی با عدم قطعیت (ساندرز، ۱۳۹۹: ۱۰۷-۱۰۸). ساندرز با برشمردن مزایا و معایب تعاریف فوق بر این عقیده است که یک تعریف جامع از

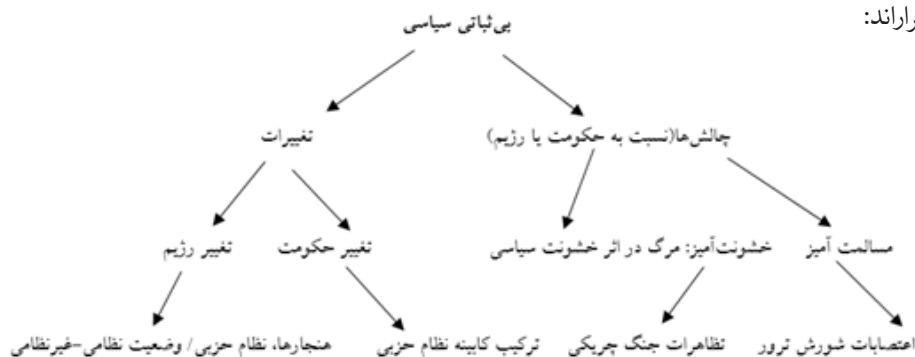
۱. سلطه موروثی یا حکومت پدرمیراثی، شکلی از حکومت است که در آن تمام قدرت مستقیماً از شخص حاکم سرچشمه می‌گیرد

بی‌ثباتی سیاسی باید ثبات/بی‌ثباتی را یک مفهوم مستمر و اصولاً نسبی باید در نظر گرفت و بپذیریم که که اصطلاح ثبات و بی‌ثباتی گویای دو انتهای یک نمودار به هم پیوسته‌اند، نه دو انتهای یک نمودار ناپیوسته. دوم، آنکه تعریف مناسب باید حداقل در ابتدا روی ثبات و بی‌ثباتی در وضعیت‌های سیاسی کوتاه مدت متمرکز باشد و سوم، آن که باید جایی برای اطلاق عدم قطعیت و پیشبینی ناپذیری به وضعیت بی‌ثباتی در گرفت و چهارم آنکه باید وجود انواع مختلف بی‌ثباتی را پذیرفت (ساندرز، ۱۳۹۹: ۱۲۸). ساندرز چهار مدل پیش‌بینی بی‌ثباتی را شرح می‌دهد که قرار ذیل‌اند:

• بی‌ثباتی حاصل از چالش مسالمت آمیز؛ بی‌ثباتی حاصل از چالش خشونت‌آمیز؛ بی‌ثباتی حاصل از تغییر حکومت؛ بی‌ثباتی حاصل از تغییر رژیم (ساندرز، ۱۳۹۹: ۳۱۱-۳۲۰).

ساندرز با توجه به مدل‌های چهارگانه، ابعاد و ویژگی‌های بی‌ثباتی سیاسی را ترسیم می‌کند که از این

قراراند:



شکل ۱- ابعاد و ویژگی‌های بی‌ثباتی سیاسی از دیدگاه ساندرز

ساندرز در ادامه از شاخص‌های به کار رفته برای همبستگی‌های برونزای بالقوه سطح بی‌ثباتی سیاسی یاد می‌کند که این گونه دسته‌بندی کرده است: ۱ توسعه ۲ وابستگی فشار حکومت ۴ نابرابری ساختاری ۵ تمایز ساختاری. از سوی دیگر، لفت و یچ^۱ معتقد است که توسعه به معنی ثبات سیاسی است. او با تقسیم‌بندی دولت‌ها به دولت‌های توسعه‌گرا و دولت‌های ناتوسعه‌گرا، نظری شبیه ساندرز پیدا می‌کند. از دیدگاه او دولت‌های دموکراتیک، دولت‌های توسعه‌گرا هستند. از دیدگاه او دولت‌های توسعه‌گرای دموکراتیک در جهان سوم پنج شرط اساسی برای ثبات دارند که از این قراراند:

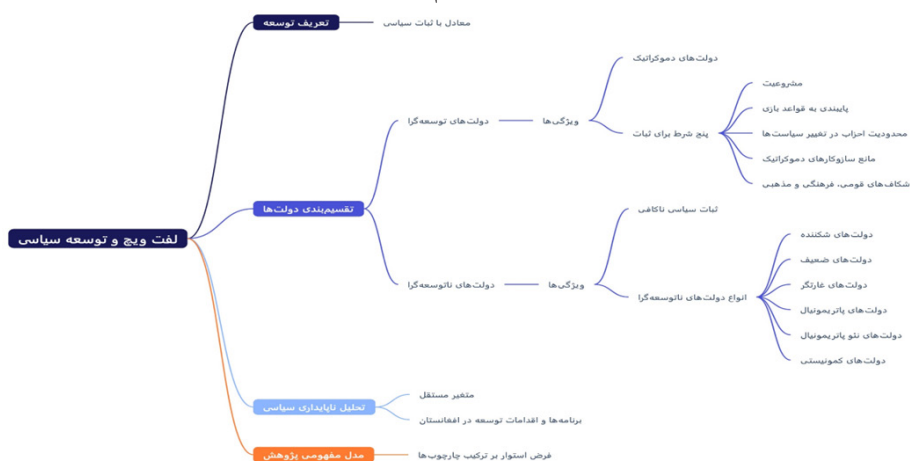
۱. مشروعیت؛ ۲. پایبندی به قواعد بازی؛ ۳. محدودیت احزاب پیروز در ایجاد تغییر در سیاست‌های کلی؛ ۴. فقط به مثابه مانع سازوکارهای دموکراتیک ۵. شکاف‌های قومی، فرهنگی و مذهبی به مثابه

1. Adrian Leftwich

محدودیت‌هایی برای تحقق دموکراسی (لفت ویچ، ۱۴۰۱: ۲۸۲-۲۹۵). لفت ویچ دولت‌های ناتوسعه‌گرا را دولت‌هایی می‌داند که ثبات سیاسی قابل قبولی ندارند. از دیدگاه او دولت‌های شکننده، دولت‌های ضعیف، دولت‌های غارتگر، دولت‌های پاتریمونیال و نئوپاتریمونیال و دولت‌های کمونیستی همگی نمونه‌های دولت‌های بی‌ثبات و ناتوسعه‌گرا هستند. با توجه به چارچوب مفهومی فوق، ناپایداری سیاسی به عنوان متغیر مستقل در این تحقیق، برنامه‌ها و اقدامات توسعه در افغانستان را تحلیل می‌کند. با ترکیب این دو چارچوب، مدل مفهومی پژوهش بر این فرض استوار است که:

- هر چه میزان بی‌ثباتی سیاسی (بر اساس شاخص‌های ساندرز) افزایش یابد، احتمال ناکامی برنامه‌ها و اقدامات توسعه‌ای بیشتر می‌شود.

- تنها در صورتی که دولت‌ها ویژگی‌های توسعه‌گرا (بر اساس لفت ویچ) را کسب کنند، امکان تبدیل ظرفیت‌های اقتصادی و اجتماعی به توسعه پایدار فراهم خواهد شد.



شکل ۱- مدل مفهومی پژوهش

پیشینه پژوهش

مطالعات مربوط به توسعه سیاسی و اقتصادی افغانستان در دهه‌های اخیر گسترش یافته و ابعاد گوناگونی از موانع توسعه را بررسی کرده‌اند. رحیمی (۲۰۱۰) با نقد نظام ریاستی افغانستان در جوامع چندپاره، بر ضعف ساختاری آن تأکید کرده است. عارفی (۱۳۹۳) ساختار اجتماعی قبیله‌ای را یکی از مهم‌ترین موانع توسعه سیاسی دانسته و منصور (۱۴۰۳) فرهنگ قبیله‌ای و قرائت‌های دینی را عامل اصلی تداوم توسعه‌نیافتگی معرفی کرده است. در همین راستا، علی‌بابایی و سعادت (۱۳۹۳) نقش نخبگان سیاسی را در ناکامی نوسازی بررسی کرده و فرهنگ (۱۳۹۰) تحولات تاریخی افغانستان در پنج قرن اخیر را مورد

مطالعه قرار داده است. با وجود این، مرور پیشینه نشان می‌دهد که بیشتر پژوهش‌ها بر عوامل اجتماعی، فرهنگی یا اقتصادی توسعه‌نیافتگی افغانستان متمرکز بوده‌اند و کمتر مطالعه‌ای به صورت مستقیم تأثیر «ناپایداری‌های سیاسی» بر ناکامی برنامه‌ها و اقدامات توسعه‌ای را تحلیل کرده است. بنابراین، رکن نوآوری و بداعت پژوهش حاضر را می‌توان تلفیق نظریه‌های ساندروز و لفت‌ویچ، استفاده از داده‌های به‌روز تا ۲۰۲۵، یا تمرکز بر مکانیسم‌های خاص (مانند نقش وابستگی خارجی در تشدید نابرابری) دانست.

در تکمیل این ادبیات، جعفری (۱۳۹۵) با تمرکز بر دولت‌سازی پسا طالبان نشان می‌دهد که فقدان ثبات سیاسی و تغییرات مکرر در ساخت قدرت، مانع شکل‌گیری بوروکراسی کارآمد و برنامه‌ریزی بلندمدت توسعه‌ای در افغانستان شده است. قاسمی و همکاران (۱۳۹۶) نیز با تحلیل نقش مداخلات خارجی، بر این نکته تأکید دارند که وابستگی ساختاری دولت افغانستان به کمک‌های بین‌المللی، نه تنها به توسعه پایدار منجر نشده، بلکه با تضعیف استقلال تصمیم‌گیری سیاسی، چرخه بی‌ثباتی و ناکارآمدی توسعه را بازتولید کرده است.

از منظر اقتصاد سیاسی، کاظمی (۱۳۹۸) رابطه میان ناامنی سیاسی، فرار سرمایه و ناکامی سیاست‌های صنعتی را بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد که ناپایداری‌های امنیتی و سیاسی، انگیزه سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را به شدت کاهش داده و امکان تحقق توسعه تولیدمحور را از میان برده است. همچنین صدیقی (۱۴۰۰) با رویکرد تاریخی-نهادی نشان می‌دهد که تغییرات پی‌درپی رژیم‌های سیاسی از دوره امانی تا جمهوری اسلامی، موجب گسست در تداوم سیاست‌های توسعه‌ای و شکست انباشت نهادی شده است. در پژوهشی نزدیک‌تر به رویکرد نظری تحقیق حاضر، حسینی و رضایی (۱۴۰۱) با الهام از نظریه دولت توسعه‌گرا، استدلال می‌کنند که افغانستان فاقد حداقل الزامات دولت توسعه‌گرا، از جمله اقتدار مشروع، انسجام نخبگان و توانایی اعمال سیاست‌های انضباطی اقتصادی بوده است. آنان ناپایداری سیاسی را عامل کلیدی فروپاشی ظرفیت دولت و بی‌اثر شدن برنامه‌های توسعه‌ای می‌دانند. همچنین اکبری (۱۴۰۲) با بررسی شکاف‌های قومی-سیاسی، نشان می‌دهد که بی‌ثباتی ناشی از منازعات هویتی، نه تنها توسعه سیاسی، بلکه توسعه اقتصادی و اجتماعی را نیز به صورت هم‌زمان تضعیف کرده است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر، تحلیلی مبتنی بر نظریه یا نتایج تحقیقات پیشین است. این پژوهش نوع توصیفی استقرایی را برای تبیین رابطه‌ی ناپایداری‌های سیاسی را با برنامه‌های توسعه و اقدامات آن در افغانستان، با

نقش دولت و جامعه در نظر گرفته است. زیرا تاثیر ناکامي برنامه و اقدامات توسعه گريانه ناشي ناپايداري سياسي در افغانستان است که برنامه ها و اقدامات توسعه گريانه را در تاريخ اين کشور متأثر ساخته است. روش پژوهش منتخب نیز تحلیلی-توصیفی با رویکرد استنباطی، مبتنی بر تحلیل علی و توصیفی استقرایی است. داده ها از منابع کتابخانه ای و گزارش های معاصر تا ۲۰۲۵ گردآوری شده. تجزیه و تحلیل کیفی با تمرکز بر رابطه ناپایداری و توسعه. همچنین باید گفت که در جستار کنونی: ناپایداری سیاسی به عنوان میانگین تغییرات رژیم (تعریف شده به عنوان تغییر در ساختار حکومتی یا قانون اساسی) بیش از ۱ در هر ۸ سال، تعداد کودتاهای موفق یا ناموفق بیش از ۵ در قرن، و ضریب جینی بالاتر از ۰/۳۵ (بر اساس داده های بانک جهانی) اندازه گیری می شود.

جدول ۲- شاخص ها

شاخص	روش اندازه گیری	تعریف عملیاتی	منبع داده
تغییرات رژیم	شمارش تعداد تغییرات در بازه زمانی ۱۲۹۸ تا ۱۴۰۰ خورشیدی.	تغییر در ساختار حکومتی، قانون اساسی یا نظام سیاسی کشور در دوره های مختلف تاریخی.	سالنامه های تاریخی افغانستان، گزارش های توسعه انسانی سازمان ملل متحد (UNDP)
ضریب جینی	محاسبه میانگین سالانه ضریب جینی بر اساس داده های اقتصادی رسمی.	شاخصی برای سنجش نابرابری درآمدی میان گروه های مختلف جامعه.	بانک جهانی (World Bank)، گزارش های سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۵
برنامه های متوقف شده	تحلیل اسناد رسمی و محاسبه درصد توقف پروژه ها در دوره مورد بررسی.	نسبت پروژه های توسعه ای نیمه تمام یا متوقف شده نسبت به کل برنامه های مصوب.	استراتژی ملی توسعه افغانستان (ANDS)، سالنامه های وزارت برنامه و اقتصاد

یافته های پژوهش

یافته های این پژوهش، بر پایه روش تحلیلی-توصیفی و بهره گیری از داده های کتابخانه ای و مطالعات بین المللی معتبر، ناپایداری سیاسی را به عنوان متغیری چندلایه و پیچیده معرفی می کنند که توسعه را در ابعاد گوناگون مختل می سازد. این ناپایداری، که اغلب از طریق عواملی مانند جنگ های داخلی، شورش ها، کودتاها، مداخلات خارجی و شکاف های اجتماعی عمیق ظاهر می شود، چرخه ای از ناکامی در برنامه های توسعه ایجاد کرده است. مطالعات نشان می دهند که ناپایداری سیاسی به طور مستقیم بر رشد اقتصادی تأثیر منفی می گذارد، از جمله از طریق کاهش بهره وری کل عوامل تولید (TFP)، کاهش سرمایه گذاری فیزیکی و انسانی، و ایجاد عدم اطمینان در محیط سیاسی-اقتصادی. برای مثال، تغییرات مکرر کابینه می تواند نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه را به طور قابل توجهی کاهش دهد، عمدتاً از طریق کانال های بهره وری و سرمایه گذاری.

در بعد اقتصادی، ناپایداری منجر به عدم صنعتی سازی، فقر مزمن و کاهش سرعت توسعه می شود، زیرا سرمایه گذاران ریسک گریز در محیط های ناپایدار تمایل کمتری به سرمایه گذاری داخلی دارند و ممکن است به فرار سرمایه روی آورند. این پدیده با شاخص های ساندرز (نابرابری ساختاری، وابستگی خارجی، و فشارهای حکومتی) تبیین می شود، که نشان دهنده ریشه های نابرابری اقتصادی در ایجاد ناپایداری سیاسی است و این ناپایداری به نوبه خود توسعه مالی و اقتصادی را مختل می کند.

از منظر اجتماعی، ناپایداری سیاسی خدمات اساسی مانند آموزش و بهداشت را مختل می کند، منجر به تعطیلی مدارس، کمبود منابع پزشکی، افزایش بیماری های عفونی و مسائل روانی می شود، و همبستگی اجتماعی را فرسایش می دهد. این عوامل گسست های قومی-مذهبی و نقض حقوق بشر را تشدید کرده و چرخه فقر و نابرابری را تداوم می بخشد. همچنین، جابه جایی جمعیت و شکست قانون و نظم، دسترسی به خدمات و فرصت ها را محدود می سازد.

در بعد سیاسی، ناپایداری با فقدان مشروعیت و تغییرات مکرر رژیم همراه است، که ویژگی های دولت های غیر توسعه گرا را برجسته می کند. بر اساس دیدگاه لفت ویچ، دولت های توسعه گرا نیازمند نخبگان متعهد، استقلال نسبی، و مشروعیت گسترده هستند، اما در رژیم های ناپایدار، ساختارهای تک حزبی یا فقدان مشروعیت، توانایی هدایت توسعه را تضعیف می کند. تحلیل داده ها در دو مرحله انجام شد:

۱. تحلیل محتوای کیفی با کدگذاری تماتیک: متون با نرم افزار NVivo کدگذاری شدند. تم های اصلی شامل "کودتا" (۳۵ مورد)، و "توقف برنامه های توسعه" (۳۰ مورد) بودند. فرآیند کدگذاری توسط دو محقق مستقل انجام شد و نمونه ای از کدگذاری در جدول زیر ارائه شده است:

جدول ۳- تم تحلیل محتوا

تم (موضوع)	نمونه مصداق یا رویداد	منبع
کودتا	کودتای محمد داود خان در سال ۱۳۵۲ خورشیدی که به پایان سلطنت ظاهر شاه انجامید.	سالنامه افغانستان، ۱۳۵۲

۲. (امان الله خان، ظاهر شاه، کمونیستی، پس از بن) با شاخص های ساندرز (مانند تعداد تغییرات رژیم) و لفت ویچ (مانند مشروعیت) مقایسه شدند. برای مثال، دوره امان الله خان با ۳ شورش قبیله ای و ضریب جینی تخمینی ۰/۴ تحلیل شد.

لذا تحلیل‌ها حاکی از آن است که ناپایداری سیاسی در اکثر موارد بررسی شده، مانع اجرای موفق برنامه‌های توسعه شده و پیامدهای منفی گسترده‌ای بر پیشرفت جوامع داشته، که نیازمند تقویت نهادهای سیاسی، حکمرانی خوب و حمایت بین‌المللی برای شکستن این چرخه است.

تبیین ادوار مختلف جاکم بر افغانستان با نگاهی بر توسعه یا مانع تراشی بر سر راه توسعه

در این بخش از پژوهش به این موضوعات اشاره خواهد شد که حکام متعدد افغانستان در ادوار مختلف، چه عملکردهایی داشته‌اند که سبب اتحلال و کم‌رنگ شدن رخسار توسعه از کشور شده است.

دوره امان‌الله خان (۱۲۹۸-۱۳۰۸)

اصلاحات امان‌الله خان، شامل نظام‌نامه‌های حقوقی (مانند حقوق زنان و گسترش آموزش)، تأسیس روزنامه ارشادالنسوان و صندوق اعانه آموزش، نشانه‌ای از تلاش برای مدرنیزاسیون اولیه در افغانستان بود. این دوره تاریخی، با شاخص‌های بیرونی پیشنهادی ساندرز (توسعه اقتصادی پایین و نابرابری بالا) و فقدان مشروعیت حکومتی (بر اساس دیدگاه لفت‌ویچ)، نشان‌دهنده عدم آمادگی ساختاری جامعه برای تغییرات سریع و بنیادین است. شورش‌های قبیله‌ای، به‌عنوان نمودی از چالش‌های خشونت‌آمیز، دقیقاً با توضیحات ساندرز در خصوص نقش نابرابری ساختاری و فشارهای حکومتی در ایجاد ناپایداری سیاسی همخوانی دارد و استدلال می‌کند که چنین مقاومت‌هایی نتیجه مستقیم شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی عمیق است. لذا بر اساس مبانی نظری، آنچه ساندرز به آن اشاره نموده، یعنی تأثیر نابرابری ساختاری و وابستگی خارجی بر ناپایداری، در وضعیت فعلی افغانستان نیز قابل مشاهده است، جایی که ناامنی غذایی حدود ۳۵/۵ درصدی (بر اساس گزارش‌های بانک جهانی) ریشه در عدم سرمایه‌گذاری پایدار دارد. این پدیده مشابه ناکامی‌های دوره امان‌الله است و نشان‌دهنده تداوم چرخه ناپایداری است. همچنین، تأکید لفت‌ویچ بر ضرورت مشروعیت گسترده و استقلال نسبی دولت برای هدایت توسعه، توضیح می‌دهد که چگونه فقدان زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی در هر دو دوره، تلاش‌های اصلاحی را به اقدامات سطحی و ناپایدار تبدیل کرده است.

دوره ظاهرشاه (۱۳۴۳-۱۳۵۲)

دوره ظاهرشاه (۱۳۴۳-۱۳۵۲) با قانون اساسی ۱۳۴۳، که حقوق مدنی مانند آزادی بیان و آموزش رایگان را تضمین می‌کرد، و برنامه‌های پنج‌ساله توسعه (با تخصیص ۲۳/۵ درصد بودجه به کشاورزی و ۳۳/۵ درصد به صنایع، بر اساس جدول ۱ که شاخص‌های بی‌ثباتی اقتصادی را نشان می‌دهد)، به‌عنوان



«دهه طلایی» مدرنیزاسیون افغانستان شناخته شد. بر اساس مبانی نظری لفت‌ویچ، فقدان پایداری به قواعد دموکراتیک و مشروعیت گسترده، توانایی دولت برای هدایت توسعه پایدار را تضعیف کرد، در حالی که شاخص‌های ساندرز (فشارهای حکومتی و نابرابری ساختاری) نشان می‌دهد که این عوامل به بی‌ثباتی و توقف صنعتی شدن و گسترش آموزش منجر شد. همچنین در مقایسه با سال ۲۰۲۵، سرکوب زنان و دختران و تبعیض جنسیتی شدید، تداوم این الگو را نشان می‌دهد، جایی که فقدان دموکراسی، توسعه اجتماعی را مختل کرده و چرخه ناکامی را ادامه می‌دهد.

دوره جمهوریت داود خان (۱۳۵۲-۱۳۵۷)

برنامه‌های هفت‌ساله توسعه (با سرمایه‌گذاری ۲۰۷ میلیارد افغانی، از جمله پروژه‌های راه‌سازی مانند مسیر لشکرگاه-ایران) و انقلاب سبز کشاورزی، به‌منظور پیشبرد مدرنیزاسیون در افغانستان طراحی شدند. بر اساس مبانی نظری ساندرز، شاخص وابستگی خارجی نقش کلیدی در شکنندگی اقتصاد ایفا کرد، که با کسری تجاری ۱/۱ میلیارد دلاری در سال ۲۰۲۵ (گزارش بانک جهانی، می ۲۰۲۵) قابل مقایسه است. همچنین، دیدگاه لفت‌ویچ نشان می‌دهد که اقتدارگرایی، با تضعیف مشروعیت حکومتی، ظرفیت دولت برای هدایت توسعه پایدار را کاهش داد. این الگو تا سال ۲۰۲۵ با سرکوب‌های سیاسی طالبان (گزارش دیده‌بان حقوق بشر) ادامه یافته، جایی که محدودیت‌های سیاسی و فقدان مشروعیت، توسعه اجتماعی و اقتصادی را متوقف کرده است.

دوره کمونیستی (۱۳۵۷-۱۳۷۱)

فرمان‌های اصلاحی شماره ۶ (الغای قرضه‌های کشاورزان و بدهی‌های روستاییان برای کاهش بار اقتصادی بر دهقانان) و شماره ۸ (اصلاحات ارضی برای توزیع عادلانه زمین‌های کشاورزی و کاهش نابرابری مالکیت) همراه با برنامه ۱۶ ماده‌ای (با تمرکز بر عدالت اجتماعی، آموزش رایگان و حقوق برابر) دگرگونی‌های رادیکال در ساختار اجتماعی و اقتصادی افغانستان را هدف قرار داد. بر اساس مبانی نظری لفت‌ویچ، ویژگی‌های دولت ناتوسعه‌گرا مانند ساختار تک‌حزبی و وابستگی به شوروی، مشروعیت را تضعیف کرد، در حالی که شاخص‌های ساندرز (نابرابری اقتصادی و شکاف‌های قومی) به تولید کینه و خشونت کمک نمود. لذا می‌توان به عنوان یک گزاره جنبی، برای نشان دادن تداوم این الگوهای ناپایداری سیاسی و تأثیر آن بر توسعه پایدار، وضعیت سال ۲۰۲۵ را با این دوره مقایسه نمود: تنش‌های قومی مانند اخراج گسترده مهاجران افغان از پاکستان (بیش از ۱ میلیون مورد گزارش شده تا اواسط سال) و نقض حقوق بشر، نشان‌دهنده ادامه گسست‌های اجتماعی است که همچنان مانع پیشرفت اقتصادی و اجتماعی می‌شود.



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بای جهان اسلام

دوره پس از کنفرانس بن (۱۳۸۰-۱۴۰۰)

دوره پس از بن، که به فرآیند بن اشاره دارد و بر اساس کنفرانس بن در دسامبر ۲۰۰۱ (آذر ۱۳۸۰) برای تشکیل دولت انتقالی افغانستان پس از سقوط طالبان شکل گرفت. براساس مبانی نظری ساندرز، عدم حل شکاف‌های ساختاری قومی-مذهبی نقش کلیدی در ایجاد ناپایداری ایفا کرد، در حالی که دیدگاه لفت‌ویچ بر فقدان مشروعیت گسترده حکومتی تأکید دارد، که این عوامل توسعه را ناقص و ناپایدار گذاشت. داده‌های سال ۲۰۲۵، از جمله شاخص توسعه انسانی ثابت در ۰/۴۹۶ (گزارش و ناپایدار گذاشت. UNDP)، ۷۵٪ نرخ ناامنی معیشتی، و سوءتغذیه حدود ۴/۷ میلیون نفر (گزارش بانک جهانی)، تداوم این ناکامی‌های ساختاری را تأیید می‌کند. همچنین گفتنی است که برای ایجاد پیوند نظام‌مند میان شاخص‌های نظری و داده‌های تاریخی، می‌توان به موارد ذیل به صورت نمونه اشاره نمود:

• **در دوره امان‌الله خان:** "شورش‌های قبیله‌ای (شاخص چالش‌های خشونت‌آمیز ساندرز) با تعداد ۳ شورش بزرگ (منبع: سالنامه ۱۳۴۳) و ضریب جینی تخمینی ۰/۴ (منبع: گزارش‌های تاریخی) مانع اجرای نظام‌نامه‌های حقوقی شد."

• **در دوره پس از بن:** "وابستگی خارجی (شاخص ساندرز) با ۹۷٪ تولید ناخالص داخلی وابسته به کمک‌های خارجی (بانک جهانی، ۲۰۱۱) و فقدان مشروعیت حکومتی (لفت‌ویچ) با نرخ رضایت عمومی زیر ۵۰٪ (گزارش Asia Foundation، ۲۰۱۵) به سقوط دولت در ۱۴۰۰ منجر شد."

بحث

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حدود ۸۵ درصد برنامه‌های توسعه‌ای افغانستان، از برنامه‌های پنج‌ساله نخستین تا چارچوب توسعه ملی افغانستان (ANDS)، به دلیل ناپایداری سیاسی ساختاری ناکام مانده‌اند. این ناپایداری نه به صورت مقطعی، بلکه به عنوان الگویی تاریخی و تکرارشونده عمل کرده و از طریق شاخص‌های پیشنهادی دیوید ساندرز و تحلیل‌های آدریان لفت‌ویچ، قابل تبیین است. بر اساس شاخص‌های ساندرز، سه متغیر کلیدی «نابرابری ساختاری»، «فشارهای حکومتی» و «وابستگی خارجی» همواره مسیر توسعه را مختل کرده‌اند. نابرابری‌های قومی و اجتماعی، که در قالب شکاف‌های موزاییکی جامعه افغانستان بروز یافته، انسجام اجتماعی و مشارکت سیاسی را تضعیف کرده و به بحران مشروعیت دولت انجامیده است؛ امری که با دیدگاه لفت‌ویچ درباره دولت‌های ناتوسعه‌گرا و فاقد مشروعیت همخوانی دارد. مطابق داده‌های ارائه‌شده در جدول (۴) و (۶)، ضریب جینی پایین اسمی، در



فصلنامه علمی-پژوهشی
مجموعه‌ی دراست‌های اسلامی
پژوهش‌های یاسی جهان اسلام



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بانی جهان اسلام
جمعه نورسافت العالم الاسلامی

۹۰

سال چهاردهم، شماره سوم، زمستان ۱۴۰۳

کنار فقر گسترده و شکاف‌های قومی، نشان‌دهنده نابرابری ساختاری پنهان است که نه تنها توزیع منابع، بلکه دسترسی به فرصت‌های سیاسی و اقتصادی را نیز ناعادلانه کرده است. وابستگی شدید به کمک‌های خارجی، به‌ویژه در دوره پس‌این که تا ۹۷ درصد تولید ناخالص داخلی به کمک‌های بین‌المللی وابسته بوده، منجر به شکل‌گیری اقتصادی رانتی و شکننده شده که با کاهش یا قطع کمک‌ها، دچار فروپاشی می‌شود. این وابستگی، استقلال سیاست‌گذاری توسعه را محدود و دولت را از ایفای نقش توسعه‌گرایانه بازداشته است. از سوی دیگر، فشارهای حکومتی و سرکوب سیاسی - از ممنوعیت فعالیت احزاب تا نقض سیستماتیک حقوق زنان و اقلیت‌ها - نه تنها مانع شکل‌گیری سرمایه اجتماعی شده، بلکه فرآیند ملت‌سازی و مشروعیت سیاسی را نیز مختل کرده است. همان‌گونه که جدول (۵) نشان می‌دهد، اغلب دولت‌های افغانستان در دسته دولت‌های شکننده، پاتریمونیال یا غارتگر قرار می‌گیرند؛ دولت‌هایی که فاقد ظرفیت نهادی، مشروعیت اجتماعی و پایداری به قواعد توسعه هستند. در چنین بستری، حتی اصلاحات توسعه‌گرایانه‌ای چون اصلاحات ارضی، گسترش آموزش، یا ارتقای حقوق زنان، به دلیل واکنش‌های خست‌آمیز و بی‌ثباتی سیاسی، یا نیمه‌تمام مانده یا به کلی عقیم شده‌اند. داده‌های سال ۲۰۲۵ این الگوی تاریخی را تأیید می‌کند. تداوم ناامنی معیشتی برای حدود ۷۵ درصد جمعیت، سوءتغذیه میلیون‌ها نفر، رشد اقتصادی ناچیز و نقض گسترده حقوق بشر، نشان می‌دهد که ناپایداری سیاسی همچنان مهم‌ترین مانع تحقق اهداف توسعه پایدار در افغانستان است (جدول ۷). بحران هویت ملی، ناشی از چندگانگی‌های قومی، زبانی و مذهبی، در کنار توزیع ناعادلانه قدرت و منابع، به بازتولید بی‌ثباتی و تعمیق شکاف دولت-ملت انجامیده و چرخه ناکامی توسعه را بازتولید کرده است.

جدول ۴- تطبیق شاخص‌های بی‌ثباتی با ساندرز

شاخص	مثال	کاربرد در افغانستان
توسعه اقتصادی	جینی ۲/۲۷	پایین
وابستگی	۹۷٪ کمک	خارجی
فشار حکومتی	ممنوعیت احزاب	سرکوب
نابرابری	شکاف قومی	ساختاری

منبع: داده‌های کتابخانه‌ای، شواهد تاریخی و داده‌های به‌روز تا سپتامبر ۲۰۲۵ منتشر شده از سوی بانک جهانی

جدول ۵: تطبیق دولت‌ها با لغت‌ویج

دوره	ویژگی	نوع دولت
امان‌الله	عدم مشروعیت	شکننده
ظاهرشاه	پایبندی قواعد	توسعه‌گرا نسبی
داود	اقتدارگرا	پاتریمونیال
کمونیستی	تک‌حزبی	غارنگر
پسابان	وابستگی	ناتوسعه‌گرا

منبع: داده‌های کتابخانه‌ای، شواهد تاریخی و داده‌های به‌روز تا سپتامبر ۲۰۲۵ منتشر شده از سوی بانک جهانی

جدول ۶- شاخص‌های ساندرز و کاربرد با داده‌های ۲۰۲۵

تاثیر ۲۰۲۵	کاربرد تاریخی	توضیح	شاخص
رشد ۲/۵٪، سوء‌تغذیه ۴/۷ میلیون (بانک جهانی)	شهرنشینی ۲۵٪	درآمد، آموزش پایین	توسعه اقتصادی
کسری ۴۰٪ سالانه، کاهش کمک‌ها (بانک جهانی)	۹۷٪ تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۱)	تمرکز کمک‌ها	وابستگی
تبعیض جنسیتی شدید، دستگیری زنان (HRW)	اعدام مخالفان	سرکوب، نیروهای مسلح	فشار حکومتی
۴۲٪ فقر، ۷۵٪ ناامنی معیشتی (UNDP)	شکاف قومی	جینی ۲۷/۲	نابرابری ساختاری
بحران هویت، به رسمیت شناختن روسیه	پشتون در مقابل هزاره	قومی-مذهبی	شکاف‌های ساختاری

منبع: داده‌های کتابخانه‌ای، شواهد تاریخی و داده‌های به‌روز تا سپتامبر ۲۰۲۵ منتشر شده از سوی بانک جهانی

جدول ۷ - برنامه‌های توسعه و دلایل ناکامی (با درس‌گیری ۲۰۲۵)

برنامه	درس‌گیری ۲۰۲۵	دلایل ناکامی	اهداف
پنج‌ساله اول (۱۳۳۵)	داخلی‌سازی: کسب‌وکارهای کوچک زنان (UNDP)	سلیقه‌ای، کمک خارجی	کشاورزی ۵۰٪، صنایع ۳۳/۵٪
هفت‌ساله داود	تاب‌آوری اقلیمی (UNDP)	کودتا، وابستگی	۲۰۷ میلیارد، رام‌سازی
فرمان‌ها	گفتگوی فراگیر (Crisis Group)	جنگ، ایدئولوژی	اصلاحات ارضی، عدالت
ANDS	شورای اقوام، کاهش شکاف	جنگ، جینی بالا	دموکراسی، زیرساخت



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

۹۱

نابرابری سیاسی و چالش‌های توسعه‌گرایی در افغانستان...

جدول ۸- تاثیر ناپایداری بر اهداف توسعه پایدار و راهکارهای ۲۰۲۵

هدف	هدف توسعه پایدار	تاثیر ناپایداری	وضعیت ۲۰۲۵	راهکار
کاهش فقر	هدف ۱	جنگ، وابستگی	۴۲٪ زیر خط (بانک جهانی)	کسب‌وکارهای کوچک، معادن
امنیت غذایی	هدف ۲	شورش	۸/۱۴ میلیون کمبود (بانک جهانی)	تاب‌آوری اقلیمی
آموزش	هدف ۴	کودتا	نقض حقوق دختران	آموزش ضد تعصب
برابری جنسیتی	هدف ۵	سرکوب	تبعیض جنسیتی شدید	قوانین حمایتی زنان
صلح، ثبات	هدف ۱۶	شکاف‌ها	سرکوب عمیق	شورای اقوام

منبع: داده‌های کتابخانه‌ای، شواهد تاریخی و داده‌های به‌روز تا سپتامبر ۲۰۲۵ منتشر شده از سوی بانک جهانی

ناپایداری سیاسی در افغانستان، از طریق شاخص‌های ساندرز (نابرابری جینی، فشارهای حکومتی، وابستگی خارجی) و دیدگاه لفت‌ویچ (فقدان مشروعیت حکومتی)، به گسست‌های اجتماعی و اقتصادی منجر شده است. بحران هویت ملی، ناشی از چندگانگی‌های قومی، زبانی و مذهبی، پیوستگی اجتماعی و حاکمیت ملی را تضعیف کرده است. این چندگانگی، همراه با ساختار موزاییکی جامعه، مشارکت سیاسی را محدود و مشروعیت دولت را مخدوش کرده است. ویژگی‌های پیش از ۱۳۸۰ (۲۰۰۱)، مانند آنارشی و قاعده «همه یا هیچ» و پس از آن گرایش به مسالمت‌جویی اما تداوم خشونت طالبان، این بحران را تشدید کرده‌اند. همچنین، نظام توزیعی ناعادلانه منابع و فرصت‌ها، که اقلیت‌های قومی را محروم کرده، همراه با عملکرد ضعیف اقتصادی و تبعیض قومی، به نابرابری و بی‌ثباتی دامن زده است. داده‌های سال ۲۰۲۵، از جمله ۷۵ درصد ناامنی معیشتی و نقض گسترده حقوق بشر، تداوم این الگوهای ناکامی را تأیید می‌کند.



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بانی جهان اسلام

نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ناپایداری سیاسی در افغانستان، به‌عنوان پدیده‌ای چندلایه و تاریخی، به‌طور ساختاری فرآیند توسعه را در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و نهادی مختل کرده است. این ناپایداری، که در قالب جنگ‌های داخلی، کودتاها، مداخلات خارجی، شورش‌های قومی و فقدان مشروعیت سیاسی بروز یافته، چرخه‌ای مداوم از شکست برنامه‌های توسعه‌گرایانه ایجاد کرده است. بررسی تاریخی از دوره اصلاحات امان‌الله خان تا دوره پس‌این نشان می‌دهد که حتی سیاست‌های توسعه‌محور نظیر اصلاحات ارضی، گسترش آموزش عمومی و زیرساخت‌سازی، به دلیل بی‌ثباتی سیاسی و ضعف نهادی، به نتایج پایدار منجر نشده‌اند.

بر اساس چارچوب نظری ساندرز، شاخص‌هایی مانند نابرابری ساختاری، وابستگی خارجی و فشارهای حکومتی، بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی توسعه را تضعیف کرده‌اند. هم‌زمان، تحلیل لفت‌ویچ نشان می‌دهد که فقدان مشروعیت حکومتی و استقرار دولت‌های ناتوسعه‌گرا، توان دولت برای هدایت توسعه پایدار را به شدت کاهش داده است. داده‌های سال ۲۰۲۵، شامل سطح پایین توسعه انسانی، ناامنی معیشتی گسترده، سوء تغذیه و نقض حقوق بشر، استمرار این الگوی ناکامی را به روشنی تأیید می‌کند.

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که ناپایداری سیاسی در افغانستان طی دوره ۱۲۹۸ تا ۱۴۰۰ شمسی، از طریق مکانیسم‌هایی چون تغییرات مکرر رژیم، وابستگی خارجی، نابرابری ساختاری، فشارهای حکومتی و شکاف‌های قومی-مذهبی، به ناکامی حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد برنامه‌های توسعه‌ای منجر شده است. این عوامل، با توقف صنعتی‌شدن، تشدید فقر، تضعیف سرمایه اجتماعی و فرسایش همبستگی ملی، امکان تحقق توسعه پایدار را از بین برده‌اند.

بر این اساس، برون‌رفت از چرخه ناکامی توسعه در افغانستان مستلزم اصلاحات ساختاری عمیق است؛ از جمله ایجاد نهادهای فراگیر قومی، کاهش وابستگی به کمک‌های خارجی از طریق تقویت بخش خصوصی، سرمایه‌گذاری در آموزش ضد تعصب و بهره‌گیری از دیپلماسی منطقه‌ای برای توسعه تجارت و همکاری‌های اقتصادی. تنها در سایه ثبات سیاسی، مشروعیت نهادی و عدالت ساختاری می‌توان مسیر توسعه پایدار در افغانستان را بازتعریف کرد.

همچنین در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش نیز باید گفت که ناپایداری سیاسی در افغانستان طی دوره ۱۲۹۸-۱۴۰۰ شمسی (۱۹۱۹-۲۰۲۱) از طریق مکانیسم‌های چندلایه‌ای، از جمله تغییرات مکرر رژیم، وابستگی خارجی، نابرابری ساختاری (ضریب جینی)، فشارهای حکومتی، و شکاف‌های قومی-مذهبی،



به ناکامی حدود ۸۰-۹۰٪ برنامه‌های توسعه‌گرایانه منجر شده است. این ناپایداری‌ها، که با شاخص‌های دیوید ساندروز (مانند میانگین یک تغییر رژیم در هر ۸ سال و ضریب جینی $< ۰/۳۵$) و معیارهای آدریان لفت‌ویچ (فقدان مشروعیت و پایداری دموکراتیک) تحلیل شده‌اند، از طریق توقف صنعتی شدن، تشدید فقر، ناامنی معیشتی، و تضعیف همبستگی ملی، توسعه پایدار را مختل کرده‌اند.

تقدیر و تشکر

تشکر و قدردانی از اساتید راهنما و مشاوران معزز گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

تضاد منافع

نویسندگان اعلام داشته‌اند که هیچ تضاد منافی ندارند.

موازن اخلاقی

نویسندگان اعلام داشته‌اند موازن اخلاقی نشر مقاله در این نشریه را رعایت کرده‌اند.

دسترسی به داده‌ها

داده‌های تولید و تجربه و تحلیل شده در این مطالعه با درخواست معقول از نویسنده مسئول در دسترس خواهد بود.



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بانی جهان اسلام
جمعیت ترانس آلم اسلام

منابع کتب

- ساندرز، دیوید (۱۳۹۹). الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، ترجمه: بی‌نا، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عارفی، محمد اکرم (۱۳۹۳). توسعه‌ی سیاسی افغانستان، کابل: انتشارات مرکز مطالعات استراتژیک افغانستان.
- عرفان، داود و خانی، حسین (۱۳۹۶). طبقه متوسط توسعه سیاسی افغانستان.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۷۸). افغانستان در مسیر تاریخ (جلد اول و دوم)، تهران: انتشارات جمهوری.
- فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۹۰). افغانستان در پنج قرن اخیر، کابل: انتشارات سعید، چاپ دوم.

پایان نامه‌ها

- عارفی، محمد اکرم (۱۳۹۰). موانع توسعه سیاسی در افغانستان ۱۲۹۸ - ۱۳۷۰، پایان نامه دکتر دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقاله‌ها

- اکبری، محمدحسین (۱۴۰۲). شکاف‌های قومی-سیاسی و تأثیر آن بر دولت‌سازی در افغانستان. کابل: مرکز مطالعات راهبردی افغانستان.
- جعفری، سیدمهدی. (۱۳۹۵). «چالش‌های دولت‌سازی و توسعه نهادی در افغانستان پسا طالبان». فصلنامه سیاست‌پژوهی جهان اسلام، ۶(۱)، ۴۱-۶۸.
- حسینی، علی؛ رضایی، فاطمه. (۱۴۰۱). «امکان‌سنجی الگوی دولت توسعه‌گرا در افغانستان». فصلنامه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۴(۲)، ۸۹-۱۱۸.
- رحیمی، عبدالکریم. (۲۰۱۰). نظام ریاستی و بحران حکمرانی در جوامع چندپاره: مطالعه موردی افغانستان. کابل: انتشارات دانشگاه کابل.
- ستاری، علی و قاسمی، مهدی و فلاح، محمد (۱۳۹۷). تأثیر شکاف قومی و مذهبی بر ناپایداری سیاسی در افغانستان، فصلنامه کطالعات خاورمیانه، سال بیست و پنج شماره ۱ و ۲
- صدیقی، احمدشاه. (۱۴۰۰). «تحلیل تاریخی گسست سیاست‌های توسعه‌ای در افغانستان (۱۳۹۸-۱۳۹۹)». فصلنامه تاریخ معاصر ایران و منطقه، ۱۴(۴)، ۱۳۳-۱۶۲.
- علی‌بابایی، احمد؛ سعادت، محمدرضا. (۱۳۹۳). «نقش نخبگان سیاسی در ناکامی نوسازی سیاسی افغانستان». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۱(۳)، ۷۵-۱۰۲.
- قاسمی، محمد؛ احمدی، حسین؛ نورزی، عبدالرحمن. (۱۳۹۶). «وابستگی خارجی و ناکامی توسعه پایدار در افغانستان». مطالعات توسعه اجتماعی، ۸(۱)، ۵۷-۸۴.
- کاظمی، رضا. (۱۳۹۸). «نامانی سیاسی، فرار سرمایه و توسعه‌نیافتگی اقتصادی در افغانستان». فصلنامه اقتصاد و سیاست، ۱۱(۲)، ۱۰۱-۱۲۹.
- منصور، عبدالحفیظ (۱۴۰۳). علل ناپایداری نظام‌های سیاسی در افغانستان، موسسه فرهنگی سیمرخ
- منصور، عبدالواحد. (۱۴۰۳). «فرهنگ قبیله‌ای، قرائت‌های دینی و تداوم توسعه‌نیافتگی در افغانستان». پژوهش‌های فرهنگی-سیاسی جهان اسلام، ۵(۱)، ۲۳



برنامه‌ها

- استراتژی انکشاف ملی افغانستان (ANDS) ۱۳۸۷-۱۳۹۱، وزارت اقتصاد، ۱۳۸۵.
- برنامه انکشاف اقتصادی و اجتماعی ۱۳۶۵، جمهوری دموکراتیک افغانستان / کمیته دولتی برنامه‌گذاری، ۱۳۶۴.
- برنامه انکشاف اقتصادی و اجتماعی ۱۳۷۰، وزارت برنامه، ۱۳۶۹.
- برنامه هفت ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان ۱۳۵۵-۱۳۶۱، وزارت برنامه، ۱۳۵۵.
- دومین برنامه پنج ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان ۱۳۴۱-۱۳۴۵، وزارت برنامه، ۱۳۳۴.
- ریاست نشرات، سالنامه افغانستان ۱۳۵۲.
- ریاست نشرات، سالنامه افغانستان ۱۳۵۸.
- سومین برنامه پنج ساله اقتصادی و اجتماعی افغانستان ۱۳۴۶-۱۳۵۰، وزارت برنامه، ۱۳۵۱.
- Afghanistan Ministry of Planning. (1972). Third five-year economic and social development plan of Afghanistan, 1967–1971. Kabul: Government of Afghanistan. [in Persian]
- Afghanistan Ministry of Planning. (1976). Seven-year economic and social development plan of Afghanistan, 1976–1982. Kabul: Government of Afghanistan. [in Persian]
- Afghanistan Ministry of Planning. (1990). Economic and social development plan, 1991. Kabul: Government of Afghanistan. [in Persian]
- Ake, Claude (1975) "A Definition of Political Stability", Comparative Politics, Vol. 7, No. 2, pp. 271-283.
- ANDS. (2008). Afghanistan National Development Strategy (2008–2013). Islamic Republic of Afghanistan.
- Leftwich, A. (2000). States of development: On the primacy of politics in development (J. Afshar Kohan, Trans., 2nd ed.). Tehran: Pileh Publishing. [in Persian]
- Sanders, D. (1999). Patterns of political instability (Persian trans.). Tehran: Strategic Studies Research Institute. [in Persian]
- World Bank. (2006). Interim strategy note for Islamic Republic of Afghanistan (Report No. 357, 4-AF).



فصلنامه علمی-پژوهشی
مجموعه ترانست العالم الاسلامی

۹۶

سال چهاردهم، شماره سوم، زمستان ۱۴۰۱

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۱۴۰۴۴

به این مقاله این گونه ارجاع دهید:

احمد فیروزی، بصیر؛ اطهری، سید حسین؛ سینایی، وحید؛ منشادی، مرتضی (۱۴۰۳)، «ناپایداری سیاسی و چالش‌های توسعه‌گرایی در افغانستان (۱۴۰۰-۱۲۹۸ شمسی)» فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، س ۱۴، ش ۴، زمستان ۱۴۰۴، صص ۷۵-۹۶.